

خلیل ملکی

در مقابل

دو پایگاه اجتماعی امپریالیسم

احمد لطیفی

با ورود خلیل ملکی، تبلیغات و تعلیمات حزب توده به نهایت رونق و شوکت خود رسید. ظهور بهینه‌ی چندین روزنامه‌ی روزانه‌ی کارگری، دهقانی، دانشجویی، دانش‌آموزی و نیز ورزشی و رسانه‌های هفتگی، دوهفتگی، ماهانه، سالانه، کتاب و جزوه‌های فراوان در هر مناسبتی علی‌الخصوص جلسات بحث و انتقاد، «ورود برای عموم آزاد است» و پاسخگویی و سپس سرپازگیری از ویژه‌راه کارهای چشمگیر خلیل ملکی‌ست. او به‌لطف آن همه لیاقت، مهارت، کاردانی، قدرت و توان منطق و استدلال خیلی زود محبوب توده‌ها و سمبل اصلاح‌طلبان قرار گرفت. رهبر اپوزیسیون توده‌های ناراضی کلی تلاش نمود که آن لکه‌ی ننگ نوکری از شوروی «اگر چه دوست و رفیق» و عنوان نوکر صفتی ستون پنجم و اجنبی‌پرستی را از دامان حزب بزداید و حزب توده به‌عنوان یک دوست و برادر کوچک‌تر برای حزب مادر «کمونیست شوروی» بماند و... صد البته در حوزه‌های سازمان جوانان اعتراض و انتقادهای تبدیل به «فریاد» شد و اصلاح‌طلبان خواهان کنگره‌ی سراسری برای تعیین راه و خط‌مشی حال و آینده شدند، اما رهبران و سران وابسته، سرسپرده به‌لطف سفارش سفارت، مقاومت‌کنندگان و معترضین را با انگ‌های «نفوذی» تهدید به تنبیه و اخراج می‌کردند که ناچار و بالاچار و برای اولین بار در تاریخ و کارنامه‌ی احزاب کمونیست سراسر جهان واژه‌ی «انشعاب» به گوش‌ها رسید.

اگرچه «انشعاب» و بریدگی از حزب کار ساده‌ی نبود و اصلاح‌طلبان با ایمان، پاک‌ترین و شرافتمندترین اعضای حزب بودند و به «مکتب» رهایی‌بخش ایمان راسخ داشتند ولی گویی تنها و تنها یک راه مانده بود و آن هم انشعاب. فردای انشعاب گوش‌های رفقا چسبیده به رادیو مسکو، کدامین تایید می‌شوند: سران وابسته یا انشعابیون وارسته؟ که با تکفیر انشعابیون و تایید همان آش و همان کاسه، در آغاز ضربه و بعد تحول عظیمی در فکر و بینش سیاسی خلیل ملکی ایجاد گردید که شاید حل مساله غلط نیست، «صورت مساله» غلط است؛ و بعد در آن دوران فترت و خانه‌نشینی و فرصت مطالعات وسیع و همه‌جانبه و آنالیز «شعار و عمل استالینیسیم» به نتیجه‌ی رسید که آری صورت مساله غلط بوده و هست!

خلیل ملکی با شروع مبارزات میهنی و ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران به دعوت جمعی از اصلاح‌طلبان انشعابی همراه بویژه جلال آل احمد پای به میدان نهاد و برای نخستین بار در تاریخ احزاب و سازمان‌های کمونیستی یک تنه به‌پا خواست و در برابر هولناک‌ترین دیو زمان «استالینیسیم» به افشاگری و مبارزه پرداخت که صد البته پاداش

□ خلیل ملکی، عضو برجسته و فرهیخته‌ی ۵۳ نفر، پس از چهار سال اسارت در زندان رضاشاه، در شهریور ماه ۱۳۲۰ به همراه سایر زندانیان سیاسی، از زندان قصر آزاد گردید. برخی از گروه ۵۳ نفر که تمایلات کمونیستی و مناسباتی نیز با مسکو داشتند، با حمایت شوروی حزب توده را تأسیس کردند و زاید برای اولین بار رسماً ادبیاتی را عنوان نمودند که برای خلق دیکتاتور زده و در قید ستم و ظلم تازگی داشت و حتا جالب و جذاب بود.^۱

سرود رسمی حزب توده که با «دل‌ها از غم گشته خون‌فشان / خیزید از جای ای ستم‌کشان» آغاز و با «کامیاب و بهره‌ور» به پایان می‌رسید، افزون با شعارهای گیرا و انقلابی دیگر از جمله «کار، مسکن، درمان، تحصیل رایگان برای همه» گروه گروه ستم‌دیده‌ها بویژه جوانان پُرشور را جهت مبارزه با هیأت حاکمه‌ی خائن به‌سوی حزب توده می‌کشانید.

تنی چند از سران حزب نوپا و اعضای برجسته‌ی آن، به‌لطف دانش و بینش و فرهنگ برتر افزون بر سجایای اخلاقی و صفایای انسانی و نیز شجاعت، جسارت و اصلاتی که در دوران زندان قصر از خلیل ملکی سراغ داشتند، با شوق و اشتیاق به سویس رفتند و تقاضا نمودند برای شکوفاشدن حزب توده، عضویت رسمی حزب را بپذیرد. خلیل ملکی که در زندان به ماهیت برخی از سران سازش‌کار کم‌جنبه، کم‌سواد و دانش‌فروش که حتا تنی چندشان «آنتن» زندانبان‌ها نیز بودند و نیز از فساد رایج در رده‌های بالای حزب و اطاعت کورکورانه‌ی برخی جواسیس از اجنبی و بیگانه، که از داخل به خارج درز کرده کم و بیش آگاه بود، دعوت «رفقا» را به آینده موکول می‌نمود.

رفته‌رفته فتنه و فساد داخلی ناشی از «اطاعت بدون چون و چرا و بدون قید و شرط و تزلزل!» از شوروی و سبقت‌گیری در نوکری و فرمانبرداری از سفارت، برداشت مالی و روابط غیراخلاقی در رده‌های بالای حزب، در آغاز، از حوزه‌های جوانان باایمان و پُرشور و سپس در جلسات شورای فعالین، دانشجویان و نیمه‌روشنفکران به‌صورت انتقاد و سپس اعتراض به‌صورت علنی هسته‌ی اصلاح‌طلبان حزب توده تجلی و سرانجام پافشاری خلیل ملکی را به کلوب حزب توده کشانید. خلیل ملکی در آن زمان و چندی بعد نیز، حزب کمونیست و دولت اتحاد جماهیر شوروی را به‌عنوان منجی بشریت قبول داشت، ولی با خط‌مشی و سیاست رهبران سست‌عنصر و سبک‌مغز و فاسد حزب مخالف و خواهان کنگره‌ی سراسری و افشاگری و خلع ید از نابکاران که تمامی خواست بر حق اصلاح‌طلبان به‌ویژه سازمان جوانان حزب توده بود.

«عواقب وخیم» آن را نیز یک‌تته دریافت نمود! تهمت‌های ناجوانمردانه، برچسب‌زنی‌ها، خصومت و کینه‌ورزی‌ها، جعل، کتمان، کذب، خدعه، حقه، تحریف، افترا، ناسزا و به تعریف آل‌احمد: «بازگشایی دکان ریا و شامورتی‌بازی از حزب مادر در مسکو و نوزاد نامشروع آن سران سرسپرده و ضد‌میهنی حزب توده». چسب «انشعابی خائن!» به پسوند خلیل ملکی، رفته‌رفته «فراگیر» و جدا از بوق و کرنا‌ی حزب تحت تسلط مسکو، شامل «نفتی»‌های زمان نیز گشت!...

دکتر مظفر بقایی چون ماسک از چهره برداشت و به صف نخست مخالفان جدی دکتر محمد مصدق، پیشوای نهضت ملی ایران قرار گرفت و برای سرنگونی دولت ملی، حتا با «قوام‌السلطنه» نیز عهد و میثاق بسته و با مساعدت دربار بویژه اشرف پهلوی و حزب فاشیستی «سومکا» و گروه «مجاهدین اسلام» شمس قنات‌آبادی (خال‌آبادی کراواتی!) افزون بر وکلا و سناتورهای انتصابی اعلی‌حضرت، شهر آشوبی ارادل و اوباش، چماقدار، همدست یار و همیار، رئیس شهربانی وقت، شهید افشار طوس را ربوده و ناجوانمردانه با شکنجه به قتل و هلاکت رسانیده‌اند، جمع اجمیع آن عتیقه‌های انگلوفیل، خلیل ملکی را انشعابی خائن! نامیده‌اند. چرا؟ چرایش نگفته پیداست، حضور خلیل ملکی با کوله‌باری از تجارب سیاسی، شناخت علمی و مکاتب افزون بر دانش و فرهنگ برتر در صف نخست نهضت ملی و جانبداری و حمایت مکتبی از دکتر مصدق مظهر «نیروی سوم» و افشاگری‌های خلیل ملکی و درافتادن با «نفتی»‌ها و آن گروه خشن و آدم‌کش در آن شرایط که از برخی از روحانیون اسمی نیز حمایت و جانبداری می‌شدند، جگر شیر می‌طلبید. نفتی‌های دیگر که با حزب توده «حزب پیشرو، پیشتاز و پیش‌قراول پیش قراولان!» هم‌دست و هم‌داستان بوده و خلیل ملکی را «انشعابی خائن!» نامیده‌اند. زاید در بسیاری از مطبوعات بویژه «داد» عمیدی نوری، «شاهد» علی زهری، «آتش» میرآشرفی و... حتا پس از کودتای منحوس ۲۸ مرداد سال ۳۲ و اسارت در زندان‌های مختلف و در ادعانامه‌های به‌اصطلاح دادستان‌ها در دادگاه‌های نظامی کودتاچیان، نام خلیل ملکی به انشعابی خائن مزین و با عباراتی چون عامل تخریب افکار، اقدام علیه امنیت مملکت، مخالف قیام ملی (!) ۲۸ مرداد ۳۲، فتنه، تخریب و تضعیف انقلاب (!) شکوهمند ۶ بهمن... بالفطره ماجراجو، خائن انشعابی، آشوب‌طلب و ضد مذهب و... ۲... چهره‌ی ضد سلطنت، حمایت از حادثه‌ی کاخ مرمر، همکاری با نهضت آزادی، انشعابی معروف، همکاری با روحانیون مخالف دولت و ائتلاف با دستجات مختلف برای ایجاد «جبهه‌ی ملی سوم» و... معرفی شد.^۳ این درست که خلیل ملکی طلایه‌دار اولین انشعاب کمونیستی در سراسر گیتی بود و با شجاعت و جسارت فوق بشری به رژیم سفاک «استالینیسم» و سوسیالیسم قلابی و پوشالی (استعماری) نه‌گفت، اما بعد از انشعاب در ایران در سرتاسر این جهان، انشعاب و بریدگی‌هایی از حزب و دولت شوروی صورت گرفته بود. اما سوال روز جگرسوز آن که چرا یک نفر از انشعابیون در دنیا، حتا «مائو در چین» و یا «تیتو در یوگسلاوی» یک‌هزارم خلیل ملکی تکفیر نشد؟ و چرا آتش‌بار لاینقطع و طوفان سهمگین و در خلص کلام دروغ، تهمت، افترا، تحریف، سفسطه، پرازیت و شانتاژ در مورد آموزگار انشعاب تمامی نداشت و هنوز هم کم و بیش ندار؟ جل‌الخالق! هم‌خوانی، هم‌گویی، هم‌سوئی، همراهی و همیاری سران «توده نفتی» چه تماشایی‌ست! از مظفر بقایی آمر

قاتلین افشار طوس افزون بر علی زهری، حائری‌زاده و شمس قدراه‌ای و... گرفته تا دادستان‌های امنیتی دادگاه‌های پدر تاجدار... از شاپور بختیار مطرود جبهه‌ی ملی گرفته تا علی امینی... از عبدالصمد کامبخش مرشد اصلی جواسیس گرفته تا سایر سرسپردگان حزب روسی، از احسان طبری تئوریسین استالین کبیر تا دکتر کیانوری و خاطرات‌اش «چوپان دروغ‌گو!» و... همه و همه از انشعابی خائن! داد سخن داده‌اند! راستی و به راستی پنداری آب مرده‌شوی‌خانه برای شست و شوی «روی» توده - نفتی‌ها عین‌هو آب زم‌زم است!

با هزاران سند، مدرک، برهان و دلیل «گناه» خلیل ملکی فقط انشعاب از حزب توده نبود، چون بودند افرادی که با او انشعاب نمودند و سپس به‌دنبال مقام، پست، کار و تجارت رفتند و حزب توده کاری به آن‌ها نداشت، گناه کبیره‌ی خلیل ملکی افشاگری‌هایش بود... افشاگری‌هایی که خشم و غضب کرم‌لین و دفتر سیاسی و نوچه‌های استالین کبیر را به همراه داشت و به تعریف زاید بابک امیر خسروی سوسیالیسم استالین «بزرگ‌ترین دروغ تاریخ را نخستین بار خلیل ملکی، طلایه‌دار فرزاندگی و وطن‌خواهی فهمید و با جسارت بی‌نظیری رد و به افشاگری پرداخت که هم خود از اسارت‌رهایی و هم هزاران هزار انسان‌های اسیر را در سراسر گیتی از دام آن دروغ‌بزرگ قرن‌رهایی داد.^۴ گناه دیگر خلیل ملکی که خشم و خصومت «توده - نفتی» را در بر گرفت، اعتقاد به سوسیالیسم «ایرانی»، عشق به وطن‌خواهی، تدوین و دفاع سرسختانه از تز ملی‌کردن صنعت نفت در سراسر ایران و عنوان دادن نیروی سوم به نهضت ملی ایران و مظهر جنبش دکتر محمد مصدق و آرایه‌ی مکتب نوین و تفهیم و تعلیم آن به شرافتمندان بویژه جوانان پُرشور ایرانی بود که امکان فریب و لغزش‌شان بویژه در دام ایادی بیگانه زیاد بود. درافتادن و مبارزه‌ی جسورانه با سرسپردگان دو پایگاه اجتماعی امپریالیسم «شرق - غرب» و پنجه در پنجه‌ی «توده - نفتی» و ستون پنجم اجانب بنا به تعریف شاگرد گران‌سنگ‌اش جلال آل‌احمد: «خود فداکردن است و چیزی‌ست بدتر از فداکاری».

خلیل ملکی با فداکردن خود به هزاران هزار اسیر در بند و مسخ شده آموخت که «هر انسان با شرف حق دارد جسورانه و باشجاعت به تسلیم و سرسپردگی خفت بار بردگی انتقاد و اعتراض کند و به مبارزه برخیزد بدون آن‌که به اردوگاه امپریالیسم بغلند».

درد مهلک خلیل ملکی بسیار دانستنش بود، در جنبش ملی ایران ابرمردی که بسیار می‌دانست، دانش برتر، آگاهی و مطالعات وسیع در علوم سیاسی و تجزیه و تحلیل و توان و مهارت در قلم‌زنی و شناخت کامل از «سوسیالیسم» کاذب شوروی و «جبهه‌ی واحد ضداستعمار!» اختراع صدم‌منظوره و هدف‌نهایی حزب توده که حتا تنی چند از رهبران نخست جنبش را نیز گول زده بود، با برهان قاطع افشاگری و اگر برخی از شرف‌پیشه‌کاران شاخص حزب توده امروز می‌گویند که «فقط خلیل ملکی» پرده و پرده سیاه آن دام و تزویر اهریمنی «به ظاهر عام‌پسند» را با جسارتی مثال‌زدنی «برید» و نقشه و برنامه‌های نحس و شوم «پشت‌پرده‌ها»‌ی ستون پنجم اجانب را به باد داد، سخنی چون خورشید عالم‌تاب، درخشان است. خلیل ملکی به‌خاطر اصول، شرافت، حفظ هویت راستین ملی، رهایی و آزادی انسان‌های در بند جور و ستم، فریاد برآورد و با فداکردن خود، هم حزب تحت فرمان مسکو را از رونق و شوکت انداخت و هم با شکستن شاخ‌های سمی مظفر بقایی آن دشمن

شماره‌ی یک جدیدالورود نهضت ملی و دکتر مصدق به افشاگری پرداخت و هم با عمله‌های «نفتی» دیگر عناصر منافق، ابن‌الوقت و نفوذی چون شمس قنات‌آبادی (وکیل مجلس کودتا) آن ملانمای درباری افزون بر بابا شمل‌های چماقدار و قداره‌کش که کمر به قتل او بسته بودند، درافتاد که نامه‌ی جسارت آمیزش به کاشانی (یادنامه‌ی ملکی) سند و نشان بارزیست که خلیل ملکی با چه توان و دل و جراتی و چه گونه یک تنه با آن مثلث شوم استعمار جنگید که مشروح هر یک از افشاگرهایش کتابیست قطور که به این مختصر نمی‌گنجد و «مهتاب شبی خواهد و آسوده‌سری».

در جنبش و جبهه‌ی ملی نیز خلیل ملکی گاه تنها و تنها بود. در حکومت ملی دکتر مصدق هیچ پست و مقامی نداشت با توجه به این‌که ایدئولوگ، تئوریسین و رهبر بزرگ‌ترین حزب مترقی «نیروی سوم» هوادار دکتر مصدق بود، در بین رهبران جنبش به غیر از شادروان فاطمی، سنجابی، صدیقی، الهیار صالح، نریمان، داریوش فروهر و چند فرزانه‌ی دیگر، الباقی با خلیل ملکی به «دلایلی» میانه‌یی نداشتند و برخی چون شاپور بختیار و... کینه و غیظ و بغض و تنی چند چون جذامی و تیغوس از وی فراری بودند! چرایش را بعدها که کار از کار گذشته و آب از آسیاب افتاده و «جبهه‌ی ملی سوم» توسط رژیم جلال و سفاک درنطفه خفه گردید، کم و بیش خودشان باز گفتند که... خلیل ملکی، حرف‌های گنده گنده می‌زد! جسور بود و جسارت داشت! دائم از مکتب و برنامه می‌گفت! و... دم‌زدن از «ایسم»‌هایی که در آن زمان معمول و مرسوم نبود! و... الخ.^۵

«جسارت» خلیل ملکی، شامل «دکتر مصدق مظهر نیروی سوم» نیز گردید. در آن روز موعود که رهبر ملی تصمیم به انحلال مجلس شورای ملی و سنا گرفت، با «جسارت» گفت: «آقای مصدق! شما با این کارتان (انحلال) به جهنم می‌روید، اما ما تا جهنم نیز با شما خواهیم بود!» اگرچه خلیل ملکی طلایه‌دار اولین انشعاب از حزب کمونیست در سراسر گیتی بود و نیز در زمان حیات او فراوان انشعاب‌هایی به وقوع پیوست و سرانشان خواست و دردهای اصلاح‌طلبان ایران را فریاد زدند و خود، حزب، دولت و ملت‌شان را نجات و رهایی دادند، ولی با صدها دریغ و افسوس بزرگ‌ترین جفای تاریخ بعد از مرگ خلیل ملکی رخ داد و دریغ‌تر که پس از مرگ خلیل ملکی، کنگره‌ی بیستم حزب کمونیست شوروی با نطق پرشور «خروشچف» آغاز و با فروپاشی تمامی جمهوری‌های وابسته‌ی اجباری، افزون بر محکومیت «استالینسیم» به پایان رسید.

اکنون، در حال تحریر این سطور دومین متن سخنرانی و فریاد «رفیق خروشچف» در برابر من است، ادبیاتی که سخنوران کنگره بویژه خروشچف به کاربرد، درست همان ادبیاتیست که خلیل ملکی دو، سه دهه پیش از آن فریادزده و با صدها مقاله جزوه و کتاب، ماهیت استعماری، سفاکی و جلالی رژیم استالینسیم را افشا نموده بود. رژیمی با آن قدمت و سابقه‌ی تاریخی چه قدر باید دیکتاتورزده باشد که در کنگره‌ی بیستم با یک سوال دو نطق و سخنرانی به هم ریخته و متلاشی شود! نطق‌های خروشچف را دوباره می‌خوانم، جل‌الخلاق! کلمات، جمله و ادبیات آن، چه قدر با ادبیات رهایی‌بخش انسان‌ها از زندان استعماری استالینسیم، خلیل ملکی هم‌خوانی دارد. آیا رفیق خروشچف یک ملیت نبود؟ و آیا خروشچف کتاب‌های افشاگرانه خلیل ملکی را بویژه نیروی سوم در مقابل دو پایگاه اجتماعی

امپریالیسم را خوانده و درک کرده بود؟ روزگار عجیبیست. امروزه در ایران «توده - نفتی» آن دو پایگاه اجتماعی امپریالیسم منهدم و نابود و حزب توده‌ی «روسی» با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی «ناسوسیالیستی!» متلاشی و «نفتی»‌ها نیز با دربار و درباریان متلاشی‌تر، راستی چه می‌شد اگر یک لحظه خلیل ملکی زنده می‌شد و نابودی «توده نفتی»‌ها را به چشم‌های خود می‌دید؟ چه می‌شد؟ به گمان من، نخستین کارش تقاضای یک مداد و چندین و چند صفحه بود! نبود؟

چهار سال زندان قصر رضاشاهی، بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، زندان قزل‌قلعه، و حکومت دکتر علی‌امینی... جبهه‌ی ملی دوم و شکست آن، کشتار ۱۵ خرداد سال ۴۲، استبداد مطلق، خلیل ملکی در این پنج دهه چهار بار به زندان‌های مختلف افتاد!

«اسیری از عبث بیزار و سر از عهد... به تلخی باخته، دار و ندار زندگی را در قماری سرخ... چه نجوا داشت با خویش؟ ولی من نیک می‌دانم... که «او» هر نقش می‌بسته و یا هر جلوه می‌دیده است... نمی‌دیده است چون «خود» پاک، روی جاده‌ی نمناک!

خاطره، چه گونه نیروی سومی شدم؟

غروب سه‌شنبه اواخر پاییز سال ۱۳۳۱، من به اتفاق «رفیق رضا...»، دو استالینیست چهار آتش از گاراژ جفرودی رشت بلیط خریدیم تا با اتوبوس شب‌رو در تهران و در یک اقدام پیشنازی، انقلابی و انتقالی، «تروتسکی» ایران خلیل ملکی انشعابی خائن را کشته، سر به نیست و به‌سزای خیانت اعمال‌اش برسانیم! در میز شام بین راه «شیرین‌سو» به روح انور استالین کبیر سوگند خورده و هم قسم که «بدون چون و چرا و بدون قید و شرط و تزلزل!» سهیم و شریک جرم هم‌دیگر بوده تا در تاریخ آیندگان نام‌های ما به‌عنوان پیشتازان خلق با حروف زرین نوشته شود! صبح چهارشنبه به سلامت به تهران رسیده، در خیابان ناصرخسرو پیاده و پرسه‌زنان در زیر پله‌های مسجد شاه سابق دو عدد چاقوی بزرگ ضامن‌دار خریدیم، پُرسان‌پُرسان به سمت مقر و ستاد خلیل ملکی انشعابی خائن حرکت و عصر همان روز «چهارشنبه» بر حسب اتفاق در جلسه‌ی «بحث و انتقاد همگانی» او شرکت کرده، پس از نیم‌ساعتی که التهاب ما فروکش نمود، به بحث و گفت و شنوهای مخالف و موافق دقیقاً گوش سپردیم و در اختتام جلسه با اجازه‌ی وجدان، من و رضا هر دو «نیروی سومی» شدیم، به همین راحتی! و سال‌ها بعد که درحضورش افشاگری نمودیم، گفت: «خب! چاقوها چه شد؟» گفتیم: «به نصف قیمت فروختیم، خلاص!» ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- برای آگاهی بیش‌تر از چرایی و چه‌گونگی تأسیس حزب توده، نگاه کنید به مقاله‌ی «تأسیس حزب توده زیر لوای ارتش سرخ» در ماهنامه‌ی حافظ، شماره‌ی ۱۹ (مهر ۱۳۸۴)، صص ۱۲ - ۱۴.
- ۲- روزنامه‌ی کیهان، شماره‌ی ۲۱۵۷، مورخ ۱۳/۶/۴۴.
- ۳- خاطرات سیاسی، سرهنگ مسعود انصاری، صص ۵۱۲ - ۵۱۷.
- ۴- نظری از درون به حزب توده‌داران و رد خاطرات کذایی دکتر کیانوی، بابک امیرخسروی.
- ۵- برای آگاهی بیش‌تر از احوال و آثار خلیل ملکی، از جمله نگاه کنید یادنامه‌ی خلیل ملکی به کوشش امیر پیشداد و همایون کاتوزیان و احزاب سیاسی ایران از محسن مدیرشانه‌چی.